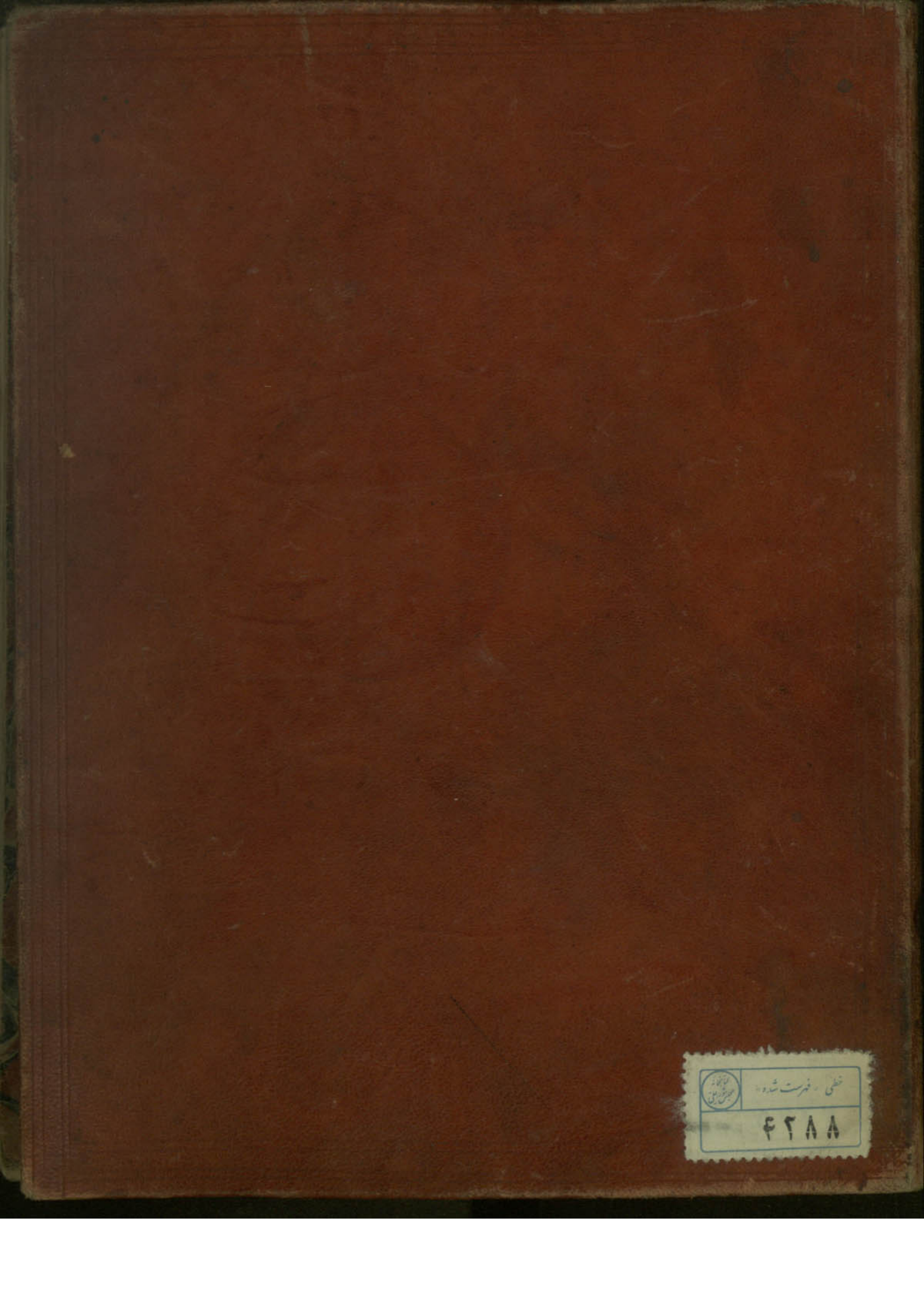

خطی «فهرست شده»
۴۲۸۸


۴۶۵۹
۵۹۲۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رؤیای صادقه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۲۸۸



هو

# نقل از روزنامهٔ غیبی

# رؤیای صادقه

در

سنت پطرزبورغ

در

مطبع میرزا آلیاس بورانکانسکی وشرکایش

سنهٔ ۱۹۰۳ مطابق سنهٔ ۱۳۲۱



## بنام ایزد دانا

اول شبی که روز آن از کثرت مشاغل و مکاتب وارده باید گفت [illegible] حوادث مشاهده حوادث
وحشی [illegible] از سواحل [illegible] تا اندازه ای بیچارگی فرو رفته خستگی از حد گذشته و دیده ضعیف [illegible]
که سمت خواب رسیده و نعمت [illegible] را در ربوده بر حسب اتفاق در آن عالم رؤیا مشاهدات و معاینات عجیبه
در [illegible] عوالم حشر و مسافات نشر را دیده بودم و در صحرای وحشت اثر و فضای ناشناسی [illegible] سیر میکردم و متحیر
و متفکر و بیان آنچه در احادیث و اخبارات خبر داده اند چنان بود که یکصد چندان [illegible] متحیر و متفکر تر [illegible]
بودم که آیا با من چه خواهند کرد و این بنده ضعیف را در چه [illegible] خواهند [illegible] دست بهر دری میزدم و
[illegible] نجات [illegible] و [illegible] در ضمن [illegible] که
جناب مستطاب شریعتمدار آقای **آقا سید ابوجعفر** سلمه الله تعالی در [illegible] خودمان [illegible]
روحانی داشتند بارها در ختم و انجام مسائل راجعه باین بنده بطرف خود [illegible] آقازادگان
[illegible] آن سلسله [illegible] که در آخرت برای من در حضور جدتان شفاعت بکنید و جناب [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] خلاصی حاصل [illegible]
و امیدوار گردیدم پس از جستجوی زیاد و گفتگوی بسیار جواب فرمودند [illegible] من خود در پی [illegible] هستم که
[illegible] نموده شاید از گرفتاری های خود خلاصی یابیم اطراف آقا را گرفتیم دیدم [illegible]



محض تحمل عظمت و تحسین و مرحمت از طرف [illegible] شاید خوب [illegible] گرفتیم [illegible]
این جمعیت [illegible] یک با [illegible] و [illegible] در دریای وحشت و حیرت [illegible]
غرق و غوطه ور است این [illegible] هست [illegible] و سرگردانیم [illegible] در این صحرای بی منتها که از هر گوشه [illegible]
از [illegible] لا تعد و لا تحصی [illegible] که [illegible] هر دقیقه [illegible] آنچه [illegible]
به اندازه پریشان شده بودیم که فضل الهی [illegible] شامل آید [illegible] گردیدم [illegible] مختلفه [illegible]
شده [1] **میرزا محمد علیخان** ناظم [illegible] نظر [illegible]
[illegible] کار [illegible] گفتم [illegible] فکری بکن [illegible] گفت
[illegible] در [illegible] همه اینها [illegible] و دست مرا گرفت [illegible]
که [illegible] گفت [illegible] هر وقت اسم [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] در آن نقطه [illegible] تماشای این صحرای ناشناسی و [illegible] مختلفه [illegible]
[illegible] باندازه ایست که [illegible] محال [illegible] تقریر [illegible] نیست [illegible]
[illegible] های [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] شنیدم [illegible] **اصفهان** اسم وطن را [illegible] شنیدم [illegible]

(۱) میرزا محمد علیخان ناظم [illegible] قدیم ایالت اصفهان بود [illegible]

و سر بار اتیزه پوش را بطرف مسجد ان جناب شوجه مقدم منادی ندا داد علما جمعی از آقایان
آخوندها و اخوات گردند و مجازات دادند که ابدا نمی شناختم و نفهمیدم تا از درگاه رب الارباب
سالی ندا در داد شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی را به کمرم جناب جهنم بدست سم را که با احترامی تام
مرده و اتباع دانشمندم صلواة در پشت سر آقا بیفرستند در پای میزان حساب آوردند

خطاب شهاب سید ای شیخ امروز روز مجازات است هنگام مکافات
سؤالات ما را جواب صحیح بگو باید بدهی حساب دنیا را اغیار بیغار باید بپردازی آنگاه شیخ
جاری شد و با اضطرابی تمام عرض کرد الهی اگر ترحم و اغماض تو نباشد هر دو ایل ...

خطاب ای شیخ اکنون در مقام محاسبه آمدی و تضرع آوردی سؤالاتی است به رجوع با انصاف
خوب بیاییم جبلی و کیفر او را نیز دهد. بیان کن

(عرض کرد بنده ضعیف جز گفتن و رضا چاره ندارد)

خطاب ای شیخ آیا در دنیا لقمه ها و عنایات ما خیری را از تو نقص کرد

جواب خیر

خطاب آیا بولد ذلت به رحم اقتدارت بود

جواب خیر



خطاب آیا ذلت و کسالتی تو را عارض بود

جواب خیر

خطاب ادراک و عقلت کاستی داشت

جواب خیر

خطاب در میانه علما ضعیف و خوار داشتمت

جواب خیر

خطاب زوجه مطهره و عمه سادات است نداشتی

جواب چرا

خطاب رسول رشید و عدیده نداشتی

جواب چرا

خطاب عزت و مرحمت نفوس عامه به تو مرحمت نکردیم

جواب چرا

خطاب نفوذ و احکام به تو ندادیم

جواب چرا



خطاب نزد سلطان و حکام نافذ الحکم نبودی

جواب چرا

خطاب اگر خدمت و بنای خیر و منافع عامه مسلمانان را میخواستی به جا آوردی نمیتوانستی

جواب چرا

خطاب پس همه نوع اقتدار داشتی

جواب بلی

خ خطاب رفع کدام ذلت عامه را نمودی

خ جواب عرق پیشانی

م خطاب در خدمت انصاف میخواهم آیا در مقابل این نعمتها ما چه خدمت به بندگان مسلمان ما کردی

م جواب سکوت

خطاب کدام بنای خیر عمومی را نهادی

جواب ...............

خطاب چند یتیم خانه را بانی شدی

جواب اشک جاری شد



خطاب انصاف بده ای شیخ پس از این همه الطاف و عطایای ما به بندگان است اگر جنگی را تو اعلان نمایم
جنت و جحیم تو با ما اثبات اعلام کرد . آیا در واقعه وبای سنه ۱۲۹۶ اصفهان تو خود دیدی آنچه
خلاف کردی و چه قدر بندگان ما را در عذاب و گرفتاری انداختی اسم شورش سنه ۱۲۹۶ را مختصر که
شیخ استماع فرموده لرزه و ذوق افتاده بر اندامشان افتاده رنگ رخسارشان پریده روی پاهای خود نتوانستند
بایستند از وحشت و اضطراب بر زمین افتادند روح از جسمشان خارج شد حالت گریه سوزنده که
آن صحنه را دیدن با رکنان ملا دیدم خاکستر ساخت تمام نظاره کنندگان را این حال متحیر شده
غوغای عظیمی از صفحه محشر برخاست از مصدر جلال امر سکوت عامه گردید و ندای سجلکتر شیخ داده
که ای شیخ زیر خیر و جواب ما بگوی که امروز روز حساب است فورا دیدیم آن شخص خاکستر شده
دو ثانیه خود را جمع نمود با آهنگ لرزان اجناب شیخ جواب دادند — الهی تو دانای و تقاضی است که
باعث همه عصیان شد

خطاب ای شیخ دل تو را محکم گردانیدیم که جواب خطابات ما را شمرده و فصیح بدهی
والا مؤاخذات سخت خواهی شد

جواب پروردگارا آنچه گویی چنان کنم

خطاب آیا تندی و اجحافات حکومت و اجرای آن تا آن اندازه بیشتر

جواب چرا

خطاب آیا جهت آن بلوا را فهمیدی

جواب چرا

خطاب آیا با علماء اصفهان و محضر جناب ملا محمد حسین امام جمعه عهد و میثاق
نبستید قسم یاد ننمودید که تا رفع ظلم و تعدی و اجرای حکومت را نکنید دست بردار نشوید

جواب چرا

خطاب مگر اصل و بنای آن شورش را تو خود برپا نکردی

جواب چرا

خطاب مگر نه آن بلوا برای تعدی جعفرقلیخان و محمدعلیخان بود که ضابط گل
و وزیرآباد بودند که مدام سال به تغییر گزاف تحمیل اهالی مینمودند و مگر نه مقصود شما از رفع ظلم و
احقاق اجزای حکومت بود و بهمت رفاهیت حال خود سال هم مقصود داشته

جواب چرا

خطاب پس چرا با ظل السلطان مسعود میرزا ساختی و جرید
عقب کشیدی و کوچه و در محکمه انداختی میر محمد حسین امام جمعه را منفعل و پشیمان کردی



او را در قلعه تو دق دادی و به محکمه انداختی محض عداوتی که با او داشتی این همه
مسلمانان را مدام به ضرب و چوب انداختی

جواب الهی تو خود بهتر گواهی که او هم توهین مسلمانان کرد یکی از کارهایش آنکه ملا
محمد تقی نقنه را متهم به بدگفتن اوش فرستاد از منزل او کشیدند و بردند با چوب
بستند توهین از این بالاتر و عداوت از این بالاتر چه بوده گذشته از آن و اتمام محض
ترویج دین و شریعت از خود با قدرها کرد که تو بهتر گواهی و خوبتر آگاهی

مصرع آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

خطاب پس این حرکات تو از غرض شخصانی و هوای نفسانی بچه هیچ مبدا که نه آن
مخالفت آن روز تو چه ضرر با مسلمین و فقرا و چه خیانت با دولت تا امروز نموده

جواب خدایا توئی عالم و دانای کل اولین و آخرین من چه خبر از خفای خود دارم

خطاب اگر از ذوره احتکارات غله و نان مسلمانان آن مخالفت را تو میکردی امروز
از ... غله ده هزار و خروار را انبار و احتکار نکردند و غله پوسیده نمی‌شد ... بر پریشانی
... نمیکردند ... محتکرین و علماء این نوع ثروت اعیانیت و تمول را
بهم انگیزد که باعث فقر و ضعف ... دارائی و تمول است که ... حفظ و تمل

احتکار



و در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق مسلمین بیاورد و اغماض حقوق اجرای ... 
در اثنای این خطابات ناله و فریاد و صداهائی شدید از مظلومین و فقرا و بیچارگان بلند شد
که الهی داد ما را از ظالمین بگیر که در دنیا چه زجرها بردیم و چه گرسنگیها که خوردیم
و چه سرزنشها کشیدیم که زمین محشر به لرزه درآمد و حالت غریبی تمام اهل آن صحرا را
دست داد بعد از آن لرزه و غوغا هیبت و حالت عجیبی عارض شد

خطاب شدیدا رسید که ای شیخ جواب بندگان ما را چه میگوئی که اگر یک
شکایت دیگر کنند در عذاب شدید مانده خواهی ماند

گوید

دیدم شیخ حالت رقتی عارضش شد که بعضی از اهل محشر نیز برقت آمدند با کمال
تضرع و الحاح عرض کرد الهی عرضی دارم حجبت مانع است و جسارت نمیکند
عرض نمایم میترسم به درگاه حضرت ناپسند آید و موجب غضب شود

خطاب ای شیخ امروز روز ... است توهین و ملاحظه نباید نمود در درگاه ما بارگاهی
که همه عذاب و اذیت ... آنچه خواهی و جهت ... بازگوئی هرچه داری آغاز کن

جواب یا رب الها ارحم الراحمین ... ترحم نظر تعطف نمائید عدل ...
عذاب نمائی خداوندا به دوستان آستانت که با این عبد ذلیل ترحم فرما سبحان علام



تمنا

خطاب بس از این تکرار کن و آنچه صواب است بیان کن

عرض من در دنیا بشری بیش نبودم

خطاب صحیح

عرض نفس قدسی نداشتم و نه سمت نبوت یا رسالت یا امامت بر حمت بودی

خطاب صحیح

عرض یا پروردگارا آیا گرفتار خیالات و امواج دریای شهوت و خواهشات نفسانی نبودم

خطاب چرا

عرض آیا در بدایت وساوس شیطانی و نگاه داری ... شرح خود را ... داشتم

خطاب چرا

عرض آیا خوشنودی و تشکر قلبی از نعمت‌های گرانقدر تو نمی‌نمودم

خطاب چرا

عرض الهی پس این بنده با کمال جرأت و نهایت مروت عرض میکنم و تصدیق میخواهم آیا اگر
بسر غیر این بنده ضعیف و عبد ذلیل تا زه که همه حضرات پیغمبران مرسل یا ... للل ....

**خطاب** مترس بگو آنچه را که در دل داری اینجا آستان عرض و اغماض است

**عرض** الحکم بالله اگرچه حضرت خداوندیت جای بشریت بحکومت و قضاوت
شرعی ولی باصفهان مسند نشین و مفتخر بودی با آن حرفهای گوناگون و تدبیرات از حد افزون
و زمینه سازی و تدلیسات از اندازه بیرون حضرت اشرف امجد اسعد اعظم ... در رفع ...
**ظل السلطان** ... افزوده چه بسیار کردی آیا فریب نخوردی در این ضمن تمام قضات ...
... ظالمین ... باتضرع ... آنچه ...
نیکو بده و از تمام او این را ... شهادت میدهیم

**خطاب** ای شیخ اگر ... عذاب ...
و اکنون با این حال عفو و اغماض و ترحم ما شامل حالت شده علی العجاله ...
... انگیس شیخ ... مشهد ...
... عرض کرد الهی میترسم و وحشت دارم که بوعده ... گذارند ...
و از این ... بگیرد ...
پرورش ... طاقت شدت ... آتش غضب ...

**خطاب** ای شیخ عفو و اغماض بازگشت ... خاطر ...





**عرض** بار الها اگر ...

**خطاب** ای شیخ بگو وحشت و اضطراب بچه سبب است

**عرض** خداوندا در درگاه تو جز صدق و راستی چیزی آنم عرض نمایم و هر ... دارم ...
... عرض ... شخص سابق ...
در این ... میترسم ... گردد ...
... خداوندیت ... این عبد ذلیل ... بیاد ... محشر ...
... بهشت ... گرفتار ...

**خطاب** ای شیخ ادراک شما نوعی صحیح است ... وحشت و ترس
... تو از ادراک خود که دیدی همه نوع مضطرب ... ولی ...
... صفات الوهیت ... که نوع ... لطف ... الله ...
... هزار ... در تحت ... بعد ...
... قدرت ...
اجرا میدارد

**عرض** الهی چنین است که میفرمائی



**خطاب** ولی ای شیخ با این همه گو با تو ... ظل السلطان سر و سری داری که اسم
او را در بارگاه ما ... ذکر کردی

**عرض** الهی خوف و خشیت ... کن

**خطاب** ... از این ... (... )
... **میرزا محمد ...** ... قدرت ... 
باز اضطراب ... که آیا با این شخص دیگر ... 
... 
... در این ... 
گفت ... 
... 

**خطاب** ... رسیده ... ما داده ایم ... در خوشنودی ...
ما با سلطان ما آوردی

**جواب** بلی (۲) چنین و چنین ... 

(۱) ... (۲) بلی ...





**خطاب** آقا ... اینجا ... مقام مجازات ... اینجا
... حالت ... 

**جواب** چنین ... اعمال و تفصیلات ...
چنین ... صلوات ... ختم کنید

**خطاب** ... **یعرفون ... المجرمون بسیماهم ...** ... آقا ...
حکم و قضاوت ... **عرض کرد** ...

**خطاب رسید** علم ... اصفهان بود ...
... **عرض کرد** ... 

**خطاب** ... حقوق مسلمانان ... 
... 

**عرض کرد** الهی ... این آقا ... 
... 

**خطاب** ... داری **عرض کرد** بار الها ... علام الغیوب ...
در ... مخالفت ...

عاقبت حضرت شیخ سرشار نشود

**خطاب** اسم در اسم اشخاصی که هر دو همقطار را در روی صفحه ثبت داری

**جواب کاتب** تمام مراتب عصیان در راجع باین مسئله هم در نامه اعمال آقا ثبت شده

**جناب آقا** با حالت تغیر و خشونت رو کرده به ملک کاتب سیئات و گفت معلوم

نشود تو هم مثل بچه مچه ها از مصاحب شیخ (۲) باز هم حق پستی که اشخاص که هر

مرامی ساختن و قباله ساختگی درست میکردن که نفر بیشتر نبودن اولی سید

خدیجه و دومی سید تقی نامی آن هم که تو مختصر بیدی و بعضی من نبودن هر دو همقطای

همه کس را می ساختن چنین بگو خدا خوش کو بمیه دنه گی صوفاه نیه ی حکم کو نیه

(ملک سیئات گفت جناب آقا ما این دو نفر را نتیجه منشی خفیه و میه آنیه

که حالشان چیست چون بوظیفه خود عمل میکردند تا اغماض نمیدیدیم بعضی دیگر را امید نیشیم)

**جناب آقا** ملک سیئات گفت شما رو که نمیرسد توهین علما رو بوکو نید دنیا

بد لما این جواب را که بدهیم جاهی را به عالم بحکم نیست

**خطاب شکسته** این سید خیلی ستمش زیادیست **لیس علی المجنون حرج** سایه علما را پاک کرده

اسم سایه ... بعد ... چند نفر از علماء و آقایان عظام را دیدم گفتگو کردم

جواز

[illegible]



غوغای فراهم نموده

**خطاب سید** اصفهان انقدر مجتهد و عالم نداشت تا قبل از زمان **شیخ محمد باقر** اجداد سید

هر یک بلادی بانزوا خود هر چه را که لائق بوده اند جزا داده ایم چه خبر است در این مدت این همه آقایان

مجتهدین فراهم آمده با **جبرائیل** تحقیق کن ببار گاه ما خبرش را بیاور **جبرائیل** عرض کرد الهی هر یک از اینها

خود را حجة الاسلام مینامند و با جنبا دهم قولشان ندارد مسئله غامض تر از به تحقیق انداخته گو

**جبرائیل** از حضرت رب العزة بلاد ایحضرات و جمعیت رسانیده تمام باکمال غرور و نهایت کبر هر یک عمامه

و عبای خود را با نعلین ترتیب داده و دستی به ریش کشیده همگی تصدیق حجة الاسلامی بگیرد کو یا اکوند و هر نموده

یحضرت عفو و عرضه داشته **خطاب** رسید با **جبرائیل** در این امامزاده را

حضورش در اصفهان اجتهاد و ریاست شیخ بزرگ عمامه و خلط حرف نفوس سر دولت را

و با زد و بند ... تحت خود ... علم رحمت و بعضی منسوخ شده هر کدام حد رسمه حجة الاسلام

تا بانه یک نفر عتبات یکف اشرف امر رد کنی کرده باین گروه بگو با یک یک شما را در مقام

عرضه خواهیم آمد هر کدام لیاقت اجتهاد ر و عالمیت نداشته باشند عذاب نهایت سخت با گرفتار

خواهید شد این ندا و خطاب بقدری عتاب و غضب آمیز بود که زمین مختصه بزنه در آمده

چه اضطراب غریبی هر یک از جمعیت با منبر را دلت داده حضرات این جمعیت علما اصفهان را بدادم از آن



هر یک سر خجلت بزیر انداخته به خانه خود ملحق شدند جمعی ... رعیت اطراف اصفهان که برای نفر شان

و نوکر و بافت گروهی بیکار گذاران و همه جا بت فاکاکن کم کم باز طریق کم شد و در آنها جستجو شد

به زود قیقه خوب گرسنه شد که در ببر ... رایب نزدیم هر یک پی کار خود رفته د و صرف شد

مخصوصا این دقیقه قهقهه و تبسم عظیم از نظاره کننده گان بر خواست برادر سید **شیخ محمد تقی**

**برادر شیخ محمد باقر** را حاضر نماید فرشتگان قدرت حق و بارگاه الهی حاضر ساختند

**خطاب** محمد تقی امروز سیاهچ تصور کردی در این محکمه مولا خداست ... آقا نظر میدادی

**جواب** من که غیب نمیدانستم او چطور

**خطاب** با شیخ جوابهائی را که در دنیا به ستایش سیدادی اینجا شروع کن گویا حضار زنور تو را نیکو

اند چنانکه شاید بیم و استحقاق در دنیا داشته اشتباه مکن که این جهت محضر مولا خداست

که چه اعضب سند قضاوت را کردی چرا با عمال و لوازم آن رفتار نمودی

**جواب** من که ریاستی نداشتم بایش این همه این دی دو دنیا اینا دانشید

**خطاب** مولا خداست خطابات ما را باید جواب متین و صحیح داده این مقام

مقدسات و تجدد دنیا را که یکی از پیشرفت امورات حق دانسته بودی بیان کن

اینجا را باید حقیقت را بگوئید نه تقصیر کاری که با کوت که ... اصفهان

[illegible]



که بگول انها را راست تو میکردی عمرت تباه کردی عادات این مقامات نقد چنین علامت عقیبه دشمنی را میکرد

بیچوده به عمر کرد **جواب** تقی که بنده ضعیف بوده ام هر چه بنفع به حاضرین اقدام با جنگ ها کرده

**خطاب** محمد تقی دیانات را نظر داری که از روی یک ده نفر دانگ به در دسر میکردی چه گویی؟

و چه بدها میزدی بدرگاه ما به از هر قسمه بخیانت بگناه مرتکب الناس را میکردی دیگر رسیده تا تضرعات انداخته

و رحمت ما را محرک شده دعایت را ما به بافوق اجابت رساندیم ده ها قرار عدینا تا که محض تو ترحمت کردیم

و اسباب شیء را فراهم آوردیم که هر کی را بنوانی دنگی تصرف نمودی اول ملک اول دولتمند اول

اول با قدرت اول انبار دار شدی اول عالم بعلم فرزند جهت تصدیق برخواهم ترحم دنیا ساچه چنین شیء نمیر

**جواب** او بلیه اینها را که خود یتو ن داد دیدم مثل این که مسلح کرده بود دید فرار چه تقصیر کردم

**خطاب** در شیخ تقی حجب و حیا در تو گما خوی کرده ایم که این جاها را در مقام اهدیت ما بنده

**جواب** شرعاً مدعی را باید حساب کرد یا اثبات گذشته اوقت انکار سید امی کونید

**خطاب** در شیخ تقی اینجا محضر عدالت است دنیا جاهبیمران هوس در محاکمات نمود خداوند

با ضعیف ترین بنده ما فرقی ندارند در عوض نعمت های گوناگون ما آخر چه خدمتی کردی گو به خود را

خود را ظاهراً به ترتیب بر دیم چه خدمتی بملت اسلام کردی چه بنای خیری نهادی تمام خیرات در فکر تعمیر و جمعیت نمودی

دولت اهل حق را که نشر میزدی چه عبادت و دعا کردی چه بر ادبار رحمت حق باید را ادنی

برای آسایش فقرا کسبی چه همت در ترقی عموم ملت اسلام نمودی

**جواب** ترویج شریعت کردم بگیر و ببند کفش این چند دفعه بعضی از اهل منبر نمیخواستند

در سر و کوچه‌ها نمیخواستند اوستا بچه‌ها را جمع کرده اند یک حرف عربی درس بدهند گفتم بچه‌ها

اول حرف درس بخوانند اول خط حرف بنویسند اول دیگر هر کتابی بخوانند بچه حرف بخوانند گفتم این بچه

زبون نفهم را هم بخوانند خودم دیدم ترجمه‌ای نمیشد اول وقت زبون نفهم را گفتم باید بگیرند

آن وقت بچه‌ها را هم تو دارند شریعت علما و اسلام زبون کفر باید یاد میگیرند اول حرف نحو گفتم هر طور بود

رفتند در نجار بستند ده بیست کاغذ هم پشت هم زده نوشتم به معلم که همین کی کمتر بود یک چیز دیگر

بچه‌ها مختصر این که این چیزها را گفته فرستادم بسته ام ترویج شریعت نمود

**خطاب** شیخ تقی خیلی در تدلیس و تجاهل دست کامل داری و بی خجالت زبان آوری

میمانی عمر باید برود تو شاگرد بود که تدلیس را از آتی و هم مزد رفت هنوز این خطاب تمام نشده

حالت آقا متغیر شده با حالت تعرض انگیزی عرض کرد **جواب** اول ما که تو هم شریعت

میکنید این حرفها را ...... او چه اول نیز تو هم عالم عمر کو مرتد بود

**خطاب** ای شیخ تقی اگر به تقدیر تو حسب خلاف که در نگاه‌های رعیت اسلام هم چقدر نوشتی

چنین نوشتها را فتح کرد در سیاسی از زمان اسلام را چه قدر ترویج دادی رمانع ترقی ملت شدی مجبی در جمله



تعلیم آمیزش اطفال مسلمان بود و هم فقر مدارس و کتب تعلیم اطفال اینگاه ان مرا با یکرده گردی انجمن فرنگی و

میگفتند بهر حال بعثت علمی عامه شده ام که مدرسه دارد و تحصیل اطفال مسلمان بسته ام و خیال کنم

ماندند در همین فقر این گاهم دیده‌ام که مردم را منع از افتتاح مدارس و تحصیل علوم مفیده میگردید که با فهم

تا زمان آنها اردوی پیدا نشد باقی با ترویج شریعت را ترویج تصور خودت بیانی همه وقت تو هم شخصی

احتمال نفع نمیشد اتفاقی بیش با فقیه یا کسی را تهمت بابی دادی حکم قتل نیز ادا و بابی زده لا میدادند

شرب خمر حد میزدی یا شخصی را فقط اجرای خیال خود با فساد عقیده تهمت میکردی یا فاحشه دادیا نمیداد

و قوع خلاف شرع در شب آنها اگر بگو فردا این ضمن بجز تو آنها دیدیم شورش و غوغا

برپا شده فردا را از جنب این خبث و صدها از این مغز این مغز ملاحظه بگو شرعیه چنین تعلق شده

دیدم حاجی جبار (۱) خیمه دایره و تار دکانها دسته دار در دست گرفته و جعبه برده و اشتر ان

ردیاسی بهره‌ها ان حقه جلو کرده بیا جنس کتاب میطلب آقای نجفی دفتر این بی کناه و چیز

نان گفت آقا در یک زمان که چه‌های افضل همان عبور میکردیم از در خانه این خبیث صدکرده

مرد چاچی **مرد حاجی** دیدیم صدای تعشق و آواز ساز میآید از قبل آقا بضبط قضات را خبر کردم ریختیم در خانه

شکستیم و خبر نیم و دیدیم این خبیث با صغر است و این خلاف شرع کرده پس از آنکه ایشان را

حرف تنبیه کردیم دکانها تنفیذ هم گو به عروسی داشتیم قبیح امور ..... تو آگاه دیده آدم

(۱) حاجی جبار ... اوامر ... محمد ... حاجی آقای نجفی ...



باکو دیزمین زدن و خورده کرد تو شرق درون عظیمی از شکستن آن آلات ابتیاع شد

**جناب آقا** ایزد تو نمیخواهد جنبه نظر حقیقه اهنیت نصه چه حد و لت آقایان مسلمانان

بفرمایند شما به کنید این نوبات شریعت و اتحاد ام تا تگاه تو ما در حفظ حدود اسلام بود

ولی آن دفعه زنانه و مردانه چه خجالتی بروند و چه حالتی داشتند تو ام بیان

**خطاب عتاب انگیز در نصه جیب الرسید** بنابه وقایع شرع تو در این شیخ محسن کار و کوف

گو دیگر شریعت اسلام حکم میکند که با آن و خضر خانه مردم بخزی یا عرض ناموس مسلمانها را

با این جهار و بازدی بگیرید در شریعت محمدی صلوات الله علیه اگر که در جهار

ثبت شده چه با آن دخترن تسیل کسی نزدیک شد و رب سماع هم بارها گونه نص صریح کتاب الله ثابت

گونه حفظ با نص دارند و مسلمانان چه درجه در شرع اسلام تا کید شده گونه اگر که ام که تجسس و تعمق در

عقاید مسلمان نشسته گونه حکم تو کرده ام اعلام مسلمانها را مجید باشد آخر از کجا معلوم

که حرکت ایشان فقط محض تفتیش بود مگو به نخود تو گفته ثابت گردید تو خود ادعای اجتهاد نمیکرد

ذکر آب حیاء و حجاب دهکان میکند بخواهانه ثابت نیست و کفر هم داد در بیرون هایی که آنها باید ثابت تر

مغلق تفتیش بود چه چیزی که در بعضی از اقبح تر تفتیش و تماع با غرق کرده ایم به در سر تو رطب یعنی اگر

خلاف حفظ و شرع که در همین رفتار ظاهر شده یا مانع تو ماند قضیه آن مفه



**جواب** جناب آقای نجفی خبر حاجی جبار تو قی و جزوی عهده دلیل زن با بعضی خاندت در جهرن گو بگیر

**خطاب** ای زشتی در کات هر گفتن را انحراف خود بر این سینه رحمت علاقه جنبی ان یکخواهی

آتش دعوی‌های مشتعل تا به حاجی جبار ... مانده هاین آقا نه از آقا و حکم از

این آقا همین چه بیته بیرد ام از آقا داد آقا کمکارد بکشم تو خفه کردند که زمان خرج داد

تو خودت و تر و ایمن داد در جناب آقای نجفی بدت مطهر و حالت ... رتبه دیده ردشکسته

گردن تو ایده گرفته ختم با دیختم حاجی جبار اد خشه صد انار امنیه دیدیم تو محضر دیگر

تکلیف شرعی فرد نیز در کار روا داد دفالت کو تم تشریف بیرون برید دیگر روشنا رد حضرت خانم که

بماره حاجی جبار و سلام محضر کسب لقمه نان خود رفتند که در تکاه آق زده بود بیاید بر جفتم

ایم خود دیگر کشت کرد نمیدانیم بابا بیاید دید یا بالک حرف ریخ نیز زدم آقا دیده که باید

چه کرده و چه شد و چه یا و کمتر داده جناب آقا این مکان را سلام در حفظ و حضور بوده بهر حالت

و منظر ایستادن ایشان بیا انه قدری در مکالمات بد حرکات و شبه و جلیل باقی امر کرد میدادند

**خطاب** این شیخ گونید انسی به ترقی هر حتی ملت در این امر است

**جواب** چرا

**خطاب** گوئید اقتضای نشر علوم در ملت بایستی تا چه درجه ترقی کرده

**خطاب** [illegible] که [illegible] در باره [illegible] دولت ملت و سلام [illegible]
علم [illegible] [illegible] [illegible] للقیاس [illegible]

**جواب** [illegible]

**خطاب** [illegible] [illegible] علم [illegible]

**جواب** [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ..... [illegible]
[illegible] علم [illegible]

**خطاب** [illegible] که [illegible] کدام علم [illegible] علم [illegible]
[illegible] ..... [illegible] علم [illegible]

**جواب** فقه و [illegible] اجتهاد [illegible]

**خطاب** ای شیخ علم فقه [illegible] علم [illegible] در باره [illegible]
[illegible] [illegible] علم [illegible] فقه [illegible] (۲)
فقیه و عالم [illegible] در آن [illegible] هر یک [illegible] هر کاری که مقصود [illegible]
می‌کشید [illegible] احکام [illegible] می‌نمائید

(۲) [illegible]

جواب



**جواب** [illegible] باید این کار را [illegible] تکلیف شرعی خود [illegible] در این کار [illegible]

**خطاب** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقصود خود
[illegible]

(غ) **خطاب** [illegible] [illegible] [illegible] تکلیف شرعی خود [illegible]

(م) **جواب** اگر شما به تکلیف شرعی [illegible] [illegible] باعث ذلت ملت ایران [illegible]
تکلیف [illegible] [illegible] اقدامات [illegible] خود [illegible]
دولت [illegible] [illegible] اقدام [illegible] ملت [illegible]
که کاری [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که تکلیف شرعی خود [illegible] که هر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تکلیف شرعی
خود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که تکلیف شرعی خود [illegible] [illegible] [illegible]



این که [illegible] [illegible] تکلیف شرعی خود [illegible]
که به حکومت [illegible] [illegible] تکلیف شرعی
خود [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تکلیف شرعی
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تکلیف شرعی [illegible] [illegible]
[illegible] تکلیف شرعی خود [illegible]
[illegible] یا شیخ از خود [illegible]
که [illegible] [illegible] ؟
در این [illegible] جناب آقا زاده [illegible]
که اذا فسد العالِم فسد العالَم [illegible] [illegible]
[illegible] که یا شیخ [illegible] [illegible]
گفتیم ما خود [illegible] در جواب این خطابات [illegible]

---

(۱) [illegible] مذکور آذربایجان است

۴۰



(جناب آقا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible])

**خطاب** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

**جواب** [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

**خطاب** یا شیخ [illegible] [illegible] [illegible]
یا [illegible] عذاب حاضر باش

**جواب** [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

**خطاب** [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

**جواب** [illegible] حاضر [illegible] در محکمه شرع ثابت [illegible]
[illegible] تکلیف شرعی [illegible]

گونه عقاید...... بله...... به صورت یا نیات یا هستم

خطاب به شیخ ما تا خطای رسیده‌ها را ثابت کنیم و معلوم عامه بشر از آن و حضرت نمائیم ای شیخ
تعلق ما آنچه مخفی [illegible] سیه‌ایم اگر میخواستیم ترا رسوا نمائیم وای بحال تو که هزار بارش در دریای تجاهل
و نادانی فرو میرفتی و صد هزار تشویش در این صحرای ناشناختی از تغافل بکردی ای شیخ ما
تفتیش بکنیم که اعمال ستوده را مؤاخذات نموده‌ایم و مقاصد [illegible] مذاکرات نفرموده‌ام
ولی این تجاهل و اصرار در تغافل که داری اگر تکرار نمائی جزئی از اجزای سوء رفتارت و قطره‌ای
از دریای اسرارت را باز خواهیم نمود...... پس از این خطابات حالت جناب شیخ منقلب شده
با اضطراب غریبی ناله کرد که **یا ساتر العیوب**

خطاب رسید گفتی مراست رفتارت ثابت داریم آنچه از تو مؤاخذه شده تمام اهالی اصفهان
دیده‌اند چیزی نیست که معلوم نباشد
ای اهل اصفهان شهادت خود را بیان نمائید ([illegible]
[illegible]
[illegible])
[illegible]
دو نفر



ذخیره کننده‌گان [illegible])

خطاب رسید با شیخ جواب چیست دیگر اگر عذری داری بیان و حرفی داری عنوان نما که مراتب
کامل شد و عوام اعتذار مرتفع گردید ((آقا [illegible]
[illegible]) خطاب رسید [illegible]
[illegible]

حضرت حاجی شیخ محمد علی پس از این محاکمات و مذاکرات دست حاجی آقا نورالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت یعنی [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible]

حاجی شیخ محمد [illegible] حاجی آقا نورالله [illegible] حاجی شیخ محمد [illegible]



بخشید [illegible] حساب [illegible]
گفت خوب گوش بدهی [illegible] صحبت میکنند گوش تیز که بشنیدم که حاجی شیخ محمد علی به
حاجی آقا نورالله [illegible] مؤاخذات را نکردم
حاجی آقا نورالله فرمودند با **شنیدن کی بود مانند دیدن**
(حاجی شیخ محمد علی) [illegible] حاجی بودی [illegible] و زیارت عتبات
عالیات [illegible] حاجی آقا نورالله [illegible]
[illegible] این [illegible] مؤاخذات اعمال [illegible]
[illegible]
حاجی شیخ محمد علی [illegible] **در این ضمن صدای [illegible]**
**[illegible]** جناب حاجی شیخ محمد علی [illegible]
[illegible] حاجی آقا نورالله [illegible]
[illegible] اعتراف [illegible]
[illegible]
حاجی آقا نورالله [illegible]



حاجی شیخ محمد علی برادر تو نیز این سزای وحشت افزا را شنیدی ؟
حاجی آقا نورالله [illegible] صحبت [illegible]
رسید [illegible] آتش غضب [illegible] مقام الهی [illegible] با اضطراب و
وحشت [illegible] خطاب رسید [illegible]
[illegible]
خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
خطاب [illegible]

[illegible]

شاه انشاء آن را در یکی نقره ذرات به عمر و محنت به قانونی ریخته بود

در این ضمن دیدم سعدی شیرازی را گوشه صحبه کرده و بیان نمود بیت

خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست ✱ همت بیش نیاید غم ما را نخورد کسی

تیم خطاب هر بایکدیگر اخلاق بوده رفتارات خود را گفته و دید و حقیقت و محنت بدیهی اینه

که حقیر را ابتدا که اهل دو جهان ناخواه خطا نموده ایجاب نکرده جهت دعا ان دلایل که می بینند نتیجه نقطه رفتارات

فطرها به نماز و روزه با قرائت صحیح و زیارت ضریح لیک بگذشت معانی و حقیقت احکام را داده اهرام را انکار کرده

حفظ نموده و احترام نموده و تحصیل علم و کمتر عمل را واجب کرده ایم با الفاظی مختلف دیدار

مقتدا طرح کرده لیدر و در قلب نفوس ایران بدگمان بحث به حرف نیز در علم ایران به نوکری در عایاد

داعی بر کوسه شاه و جاه شاهی رو می گشتند با عمری اگر خبر نقص نیامد با کمال بیداری و همت

رغبت را در زیارات یا در مخارج نذورات خود را بیگانه دیگر دعا کی مختلف عمر تمام میکنند

یا کمال نقره و فخر مراجعت نموده ایم را الحق نه به مه زیارات کرده ایم و کمتر عبادت

نموده ایم و لکن ام یک شاه و خط بقصبت بی تمت نه نموده اند و بیگیری در عبادت

نقره ادم دیوار نه تالیت لعنم ما قال عادت بستیم و دل نیست طریقت بکر خدمت حق نیست

این حرکات دهر نهار آنا انت هم تو ترحم کنه را انتقام مکید دهر بیت نه ذلت و شمه زیارتی

نقد



بقانون صحیح و بیان صریح محمدی و قرآنی ثابت و واضح است که در صورتی حج واجب

در زیارت موقع است که یک فقیر ضعیف و یک گرسنه و نحیف در همسایگی یا بلاد شما

بلکه در تمام ملت اسلام و ایران نباشد

بیچاره این دو برادر در خاک افتاده تضرع بسیار و التماس بی شمار نموده اند که بارالها گناهان معلوم

و خطاهای ما مکشوف ولی در کردهات علمای غافل و کردارات فضلای جاهل دو شی

پیش چشم آنها نیز خجالت داشته اند و مراتب جهالت را می آراسته اند

خطاب مواخذات ما هر نوع شماتت ولی ایرادات نوعی بر افراد اشخاص

نیز وارد است که نفر همقطاران ایشان نیز وارد شده و میشود در دوزخ و در دریای غضب

ما بنگرید با تماشاه نمائید کیفر قبارات و مقام انتقامات را

گویا حجب برداشته شد و عوالم سه وداد اخشش فضای پر شهای دوزخ پیدا گشت

در شعله شدیده و زبانه های عدیده در سطح و قعر جهنم نگریستم اغلب با پیشوا ایستادیم

یا آقایان یا واعظ شاهده می کنم یا ملا یا حجة الاسلام ما دیدم قدوة الانام ملاحظه کردم

.......... از این شاهده و معاینه حالت اغلب منقلب شده و اکثر مضطرب گردیدند

با رحالت اولیه مراتب دوزخ غیر مرئی گردید

خطاب رسید دیدید و شاهده کردید که سزای خویش بد اندیش میرسد کشد



خدایا آنچه باید ببینیم دیدیم و القدر که باید به تقصیرات خود معترف هستیم

در این بین یکی از دوستان صمیمی و یاران قدیمی را که چندی در مسافرت و سیاحت رفته بود

دیدم بطرف او دویدم و دستش را گرفتم گفتم جانم عزیزم در این مدت چطور ما را فراموش کردی

کاغذی ننوشتی و بدیدن ما نفرستادی که حالا در این صحرای پر غوغا یکدیگر را ملاقات کنیم دارا

حالا هم منتظر شویم بنای دردهای را گذاشت و شرح بیان سرگذشت مدت

مفارقت خود را نمود و ندیم صحبت گویم و سرگرم محبت بودیم یک دفعه شنیدم

ندائی رسید **ظل السلطان و کارگزاران اصفهان** سر بالا کردم افسوس خوردم

که چرا ملتفت مواخذه از علما نشدم از رفیق پهلوی پرسیدم حال در برادر چه شد با آن

آقایان چه کردند گفت فقط من در دو قبی که از شیخ مرتضی زیری در باب حرام کردن

گوشت در رمضان **سنه ۱۲۱۶** مواخذه گوشه وکله دارانی که با آن واسطه گوشفندها نشان

در سرمای زمستان تلف شده بود یاد و آتشه ایشان و غرامت ضرر با مجلاس شد ملتفت بودم

گفتم چرا تلف شده بودند گفت گفتند ما چون در خارج شنیدیم گوشت را علما

حرام کردند گوسفندهای خود را برگردانیدیم که شهرهای دیگر بفروش برسانیم دوباره

اصفهان نمائیم که ضرر نبریم سرما و طول راه تمام گوسفندها را مار گشت گفت چقدر

مطالبه خسارت می کنند گفت درست ملتفت نشدم ولی گفتگوی شصت هزار تومان بود



گفتم اهالی اصفهان چطور گفت آنها نیز زیاده از حد بهتان خسارت گرانی گوشت را از

آقا میخواستند گفتم خوب مختصر بگو چه شد گفت هیچ آقا را نیز بهمقطاران ایشان ملحق نموده

گفتم آقای **امام جمعه** احضار شدند گفت چرا عده کثیری هم با ایشان آویخته بودند

و بیشتر اجحافات نوکرها و تعدی و ظلم مستخدمین اولاد و نبال داشتند گفتم بالاخره چه شد

گفت من چندان مستحضر نشدم همین قدر فهمیدم که اغلب تقصیرها را جمع گذارده الله

حکومت کردند و عده کثیری هم از آقایان را بممالک دوزخ سپردند در این حرف دیدم اگر

چشم دوخته بودم که ظل السلطان تشریف فرما میشوند از دور دست محشر دیدم

از دحامی است و گرد انقلابی خوب نگریستم دیدم کوکبه جلال و شوکت اجلال

است شاهزاده در کالسکه چهار اسبه یکی از پیشخدمتها در جلو کالسکه نشسته ده

سوار قزاق ایرانی با یاور آنها و غلام رضاخان و مهاجر عقب کالسکه می تازند

زیاده با پنج نفر دیگر هم پیشخدمت و مستخدمین شخصی دنبال کالسکه افتاده می آیند

از دور که نمایان بود چند عریضه و شکایت نامه بعضی در دست داشتند یا در

فراقها آنها را میگرفت ملتفت نشدم که جواب این بیچاره ها چه شد یا بی کالسکه

رسیده دم میزان حساب ایستاده در رب کالسکه باز شد قاآنی شیرازی را دیدم

که در نزدیکی میزان حساب ایستاده با صدائی بلند و آوازی دلنشین می گوید

تعویذ بگوشید که شد اهریمن از چاه    لاحول بخوانید که غولک بدر آمد

خطاب ای مسعود میند نظر کن این صحرا و مخلوق ناشناسی را ملاحظه نما این فضا

دار دحام ناسعه ود الهی را که تمام حاضرند برای حال محاسبات اعمال خویش

بجا آورده شده اند بجهت مواخذات و کیفر و مجازات خود آیا امروز را بتصور راه

میدادی و این هنگامه را بخیالت خطور میکرد

حضرت والا دستی بچشم و صورت مالیده مثل کسی که تازه از خواب برخاسته

خمیازه کشیده نظر باطراف محشر انداخته و در مشاهده آن خود را باخته فریاد کردند

جلیل آقاخان    پیشخدمت را که آب آب

هاتفی ندا در داد که اینجا صحرای محشر است    کالاری    باغ نو نیست قدری شیر هوشیار

شد اضطراب پریشان حالی و درپیچ و تابش انداخته صدا زدند صاحب دیوان

شخص بگوشش گفت حضرت والا در مقر مخصوص ایشان را ملاقات میکنید

فریاد کرد مشیر الملک محرمی گفت که او را طلب مکن که او خود دنبال تو

خواهد آمد    صارم الدوله    بنان الملک    مظفر الملک

وغیره وغیره وغیره را ..........    هی صدا زدند هر یک را کسی

بعنوانی حالشان حالی کرد ملکی بصورت انسان آمده گفت حضرت والا



اینجا اصفهان نیست این جا صحرای محشر است شما را چه میشود مقام باز خواست است

مشیر الملک بنان الملک اینجا لگارنمی خورند شما باید جواب دهید

خطاب رسید مسعود میند مضطرب مشو انقلاب مدار که امروز روزی نیست

که امداد غیر رعایت نمرکند و با توحش و اضطراب اثری بخشد نه ملاهای اصفهان

امروز لگارت میخورند و نه تدبیرات این و آن چاره بحالت مینمایند امروز روز

جزاست در زمان و انفاس بگو بدانیم چه شکر نعمتی کردی و چه حسن جزایی بجا آوردی

حضرت والا چاره را منحصر دیدند راه مفر را بسته دیدند فهمیدند بان بچاپلوسی باز کردند

و بیان را بطور پابوسی آغاز نمودند مناجات الهی همه نوع نعمت شامل

این بنده بود همه قسم رحمت حاصل این شرمنده شد ملکتم دادی دولتم عطا فرمودی

ریاستم عنایت کردی فراستم مرحمت نمودی .......... صورت بخاک

مالیده و زار زار می نالید که بار الها هیچ معرفتی در حقت حاصل نبودم و نه هیچ منفعتی

بخلقت رسانیدم آنچه کرده ام میدانی و هر چه نموده ام آگاهی امروز هم عنایت

فرما و ترحم نما که قبایح اعمالم بیش از آنست که تصور شود و دنایم اخلاقم زیاده از آنست

که بفکر گردد بر من ببخشای و عذابم مفرمای و مرحمت را همه بخشش خوانند و تلطف را

جمله آفرین گویند



ملای رومی را دیدم که با جناب تحقیق و کمال تدقیق می گوید

بد می کنی و نیک طمع میداری    خود بد باشد سزای بد کرداری

با آنکه خداوند کریم است و رحیم    گندم ندهد بار چه جو میکاری

خطاب رسید مسعود میرزا از گریه هر دلی آگاهیم و در درون هر سنگ و گلی

گواه این جا تمنای تلبیس ثمری نبخشد و تولای تدلیس اثری ندهد هر یک آن

سکوت صادقانه به از صد سال خضوع کاذبانه است بار گو که با مخلوق مرکه

در تحت اقتدار تو بودند چه کردی از رفع ظلم و دفع شر چه هدیه آوردی

جواب الهی وقتی که اقتدار کامله ام حاصل بودی و ایالات عدیده بدستم

سپرده بودی مراتب انتظام و مراسم انتظام را در راحت رعیت و دفع اذیت

می نمودم و در زحمت و کوشش در رفع تهمت بودم چنانچه همه آگاه و بسیاری گواهند

خطاب آیا تو گمان میکنی ما از حالات و عوالمات رفتارات بیخبر

بوده ایم یا چشم از بندگان خود پوشیده داشته ایم مگر نه در هنگام اقتداری که بتو دادیم

قصدت اجرای خیالات شخصی خود بود مگر نه هستی کردهی را برباد دادی کدام

زن خوبی در اداراتت از عصمت خود وحشتناک نبود کدام شخص متمول

از دهشت بربالین خود خواب آسوده داشت چه خانهارا که بر چندی چه طایفه ها را که



که نابود کردی

جواب بار پروردگارا من خود تو میدانی کمتر در این اقدامات بوده ام اگر یا بوده

ده کرده اند و اگر حرفی زده ام کلامی نموده اند سعدی شیرازی قدس سره کرده خود را آراسته

نموده فریاد کرد    اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی    بر آورند غلامان او درخت از بیخ

خطاب اگر تو بعصمت بندگان من طمع نداشتی در نعریه جمعیت زنانه چه اصرار می

داشتی اگر تو مال و ملک مردم را در صدد اخذ و ضبط نبودی با کدام مواجب

و خدمت این املاک و عمارات و این وجوهات و نقود را حاصل کردی

در اثنای این مواخذات دیدم متصل بعضی از جمعیت خارج میشوند غرغر کنان

لندلند زنان یکی میگوید آنوقت اقتدار داشت از ترس جانمان حرف نمی زدیم حالا

با جرأت التماس میکنیم یا میگفت آن مال مرا مجبوراً ضبط کرد حالا که این

خبرها نیست یکی میگفت حالا به بینم اسناد من معتبرتر است یا سند ملکیت او

یکی میگفت نوشته از شیخ محمد باقر دارم یکی میگفت استفتاء از علمای اعلام دارم

یکی میگفت پدرم دیگری میگفت برادرم یکی ادعای تمامی داشت یکی سند

بربادی در می آورد یکی از صد حرف میزد یکی از صد هزار میگفت یکی از کرور صحبت

میداشت بالاخره جمعیتی زیاد در پای میزان حساب حاضر شد هر کس ادعائی می کند

خطاب مستطاب رسید یک جواب اینها را بگوی که عذر ایشان مسموع
نیست و تعلل مرفوع است اضطراب عجیبی حضرت والا را دست داد
و انقلاب غریبی بر ایشان عارض گشت از مقدمات سابقه و سرگذشت مواخذات
علمای اصفهان وفقهم الله ارائهم مستشعر بودند و در این حین چشمشان بجگرگوشه دیگرشان افتاد
میرزا عبدالوهاب را دیدند که در سر آن سلسله است احضارش فرمودند آهسته
بگوشش گفتند برو بگو آقایان اصفهان .......... از قول من بگو آخر ای ....
.......... در اصفهان همه نوع همراهی با شما نمودم همه قسم ..........
برای شما نمودم صاحب پولتان کردم صاحب دولت وده و آبادی و انبارتان
نمودم چه قولها که محرمانه بمن داده اید چه درزها که مخفیانه با هم چیده ایم تمام کلی بمحور دری بهم
این پیش من بجهة چنین ساعتی آخر بی همتی و بی بخانیه کاری بکنید تقصیر گرفتاری مرا
براشان نقل کن بارک الله قربانتم یادتان می خواهد بقیسی بیدانی خیال مرد سال
کنی که نیم ساعت طول نکشید که تمام این بازیها را بهم بزنند جانی رقم خالصانه ملک را
مهر و امضا کردم پیش (مجید یا قربان شش بار است) معلوم می شود سوز خاطر ما را
حضرت مستطاب والا بعوالم خسروی مرات نثر شعر و لحن نثر می فرمایند این بازیها را بهم بزنند
خطاب آمد که جواب چیست عذرت کدام است جواب ملک



خطاب آورنده دادندم که حالتی ندارم و دخالتی در امورات نمی کنم جناب
رکن الملک و ملاباشی در محاکمه دیوانخانه هستند مطالب را بنویسید
تا حاشیه اش و مسقط شود رسیدگی و احقاق حق نمایند گویا پیغامی به آقایان
داده اند قدری ایشان را مطمئن نموده است
خطاب مسعود میرزا اینجا اصفهان نیست تا که حالی نمی شوی این جا مقام بازخواست
است این خطابات است عرایض و تظلمات اهالی اصفهان نیست این
مواخذات است تنگی امورات نیست اینجا صحرای محشر است تالاری
عمارت باغ نگارستان نیست
چشم حضرت والا در بین این استماعات بمیرزا عبدالوهاب افتاد ....
با دست و چشم اشاره نمودند جواب و اقدام آقایان چه شد چه کردی با دست
و چانه اشاره کرد هیچ با انگشتان فهماندند چطور شد چند قدمی نزدیک شد و گفت
کار خراب گفتند مگر ندیدی اینها را گفت چرا تمامشان را گفتند کجا گفت
تا میل بفرمائید حضورشان خواهید رسید گفتند نمی توانیم پا بشوم چه می گوئی نمی توانید شد
گفت مایوس باشید گفتند برای چه گفت حضرات را دیدم که در دریای
آتش غضب الهی غوطه در بودند گفتند مگر چه حکایتی است گفت به به هنوز



نفهمیده اید که مقام انتقام در روز قیامت است حضرات احضار شدند و بکیفر خود
گرفتار گردیدند و تعجب در اینکه بعضی تقصیرات را نیز راجع بحضرت والا نموده اند گفتند چه
میگوئی گفت چنین است که میگویم دیگر خود دانید
خطاب مسعود میرزا اینجا ایران نیست و تعلقات امورات دنیوی منتهی است
تحریکات این و آن بکار نمی خورد حمه کاغذ اگر بطهران بنویسی با هزار محرک اگر
بشهرهای ایران روانه کنی یا گرورها به بلدلا تقدیم کنی تقصیرات ما را نمی توانی جلوگیری
نمائی و شبهات ما را نمیشود چه مورد گذاری یا مسعود میخواهی تا اسرار ترا تمام اظهار دارم
و افعالت را همه اعلام کنم
از نوکرها و پیشکاران خود کسی را نام برده از آقایان و تدبیرات خویش ثمری ندیده با ناله
با عجز و انکسار و دلالة و اضطرار عرض کرد
جواب هیچ چنین خواهشی را نخواهم داد این افتضاح فاحش را چشم داشت ندارم
خطاب رسید مگر نه حکومت باصفهان آمدی دارائی خود را اتحدیه نمودی
مگر جز داری هیچ نبودی
جواب چنین است
خطاب تو را پسر سلطان ایران نگویم



جواب چرا
خطاب پیشکاران و نوکرهای شما حاجب دیوان و صارم الدوله
و بنان الملک و مظفر الملک و مشیر الملک و غیره غیره نبودند ادیم
جواب چنین است
خطاب نوکری شما ابراهیم خان زرنگ و مارکن بداشتی
جواب ترک هم بود
خطاب اول هلاک نشدی
جواب اگر مواخذات تو بگذارد
خطاب دولتمند نشدی
جواب اگر مالهای انگلیس شما وجوه و نقود سید باقرخان که در آن
نقاط داشت در ادایش اهمال و حاشا کنند
خطاب صاحب طایفه و اولاد نشدی
جواب بر پدرشان لعنت که هم این اولاد و طایفه ما را خانه خراب کردند
خطاب پسری شما جلال الدوله نداری
جواب اگر تا اهل باشد

خطاب با وجود آن مراتب که میدانی و اقداماتی که میدانیم پس از فوت پدرت باز بریاست و حکومت نایل بشوی

جواب تملق و چاپلوسی زبانم را گشاید

خطاب هر سال اول موقع بخلعت و مرحمتی از طرف شاه نایل شدی

جواب بس که پول با خرواره دادم جگرم خون شده

خطاب اگر این مراتب را عذری می آوری در حوزه حکومت خود که اقتدار تامه داشته پس چرا حق فقرا را منظور نمی آورده ابداً احقاق حقی نمیکرده از دیاد فقر و گرانی و انبساط حمق و نادانی و انتشار ظلم و پریشانی در بند حال من که سردست بهم اند بچه علت ماهم

جواب بار پروردگارا من که این مقامات را نمی دانستم و معتقد نبودم که عوالم حشر و مراتب نشر و مواخذه و مطالبه باشد در دنیا هم که هر چه می کردم باهر ............ مینمودم کسی نبود که حرفی بزند یا حقی بپرسد یا توبیخ نماید خدایا آنکه پیشوایان مذهبی ما بودند که دیدی ملای رودم بازار آستین دستی در آورده و در پوستین تحقیق لطفی ماهم زبان گشاد که آری

هر که پیرش این چنین گمره بود
کی مریدش را بجنت ره بود



خطاب رسید مسعود میرزا این عذرها در این مقام پذیرفته نیست جواب مظلومین و فقرا را با این اقسام نمی توان داد اینجا مقام محاکمه عدالت است نه مورد اعتذار و کنایت مراتب ترحم و تفضل ما تا چه اندازه با تو همراهی کند و تو در کفران تا چه حد اغماض کنم ظلم ما که تعدی چنین تا جواب خواسته شد ادا نمائید

جمعیت منتظره که هر کس سند و حرفی داشت و هر کدام ادعا و حقی مطالبه می نمودند ازدحام بی اندازه که غوغای فوق العاده برخاست از ترس آنکه مبادا پامال شوم کناری رفتم دیدم جهانگیرخان گرگ را که در اصفهان به تحصیل علم و حکمت و حصول کوشش نموده با علم و کمال هنوز در لباس احیا خود و ملک باقی است دیدم پرسیدم آقا شما اینجا چه می کنید گفت مرا هم میخواستند داخل این حرکه آقایان مشاهده کرده نمایند فرار کرده در این جا پناه آورده مگر خدا ترحم فرماید قدری مشغول صحبت شدیم دفعتاً ملتفت شدیم که خطاب رسید حاضر کنید رکن الملک و ملاباشی و سید [illegible] و سید باقرخان و میرزا اسدالله خان را هر چه تفحص کردم و تجسس نمودم از کوکبه جلال و کبکبه اجلال حضرت ولا شأنه نیافتم پرسیدم گفتند در تحت تدبیرات و ذیل تدلیسات خود بمرتبه محو و معدوم شده



اثری از ایشان بر پا نشده نفهمیدم بکجا رفتند و در کدام نقطه مخفی گردیدند خیالات خواب در صدد تفتیش و جستجوی ایشانم انداخت که رفته عاقبت حال و نتیجه مقال را مشعر کردم در این جمعیت دگروه گوش می کردم و چهار چشم هر فرقه را نظاره می نمودم گروهی حضرات تجار را دیدم دسته آقایان عظام را مشاهده کردم هر جمعیتی را دیدم با محتکران و همکاران خود دسته شده اند بدسته مجانین والواط رسیدم حاجی میرزا عبدالوهاب شمس آبادی دیدم سرکرده است بگروه شریان و داشان ........ رسیدم آقا میرزا محمد سید جلیلی را دیدم در آن جرگه است گروهی رسیدم نشناختم پرسیدم گفتند اینها همه هاره اند مصدر فساد ... قتل ... غارت ... تعدی ... همه نوع شرارت از این قبیل کارها دارند ضمناً پول هم نفع میدهند با حالت تعجب نگریستم جمعی را دیدم که با اسم کل اسباب ربا می شود از آن میان ملا علی اکبر فشارکی را دیدم نمیفهمم که چشمش بمن که افتاد مقطران خود را زیاده دیده دنبالم نموده مطالبه خرده نقد فرع را می کنند من مضطرب شده در میان جمعیت پنهان شدم کم کم خود را نزدیک میزان حساب کشانیدم که مجازات و مواخذات را تماشا کنم در وسط مواخذات [illegible] پیشخدمت خود را دیدم



خطاب رسید (سلیمان خان رکن الملک) تو که نایب الحکومه بودی و انتظام شهر بدست تو سپرده بود

جواب بار پروردگارا عرض کنم که هر یک از سارقین یا تعدی کننده ها خود را یا با قائدی بسته یا بلائی ادعیه بعذر حرف میخواستم بزنم یا کیفر بخواستم بدهم از آقایان پیغام کاغذ توسط میرسید که فلانی در محضر شرع باید حاضر شود باوجود آنکه سرقت و سارق هم مفهوم عامه بود بالاخره سارق را قایم میکردند و سارق سند جمع میشد

خطاب عمل دیگرش را هم ذکر کن چیزی را از ما پنهان مدار

جواب بارواح پدرم اگر من اسم طمع مال کسی کرده باشم یعنی خیال می کنید که من از دزدی کسی با خبر باشم و چشم بپوشم من شما بگویم بلوقت همین حضرت والا هامام اشاره کو بطرف دوزخ ادارات بادبود شب حکم میشد همه دکانها را باز بگذارند ... مگر کسی جرئت داشت بلی من همان آدمم

خطاب آمد کسی دیگر حالی که چه ربطی بعمل تو دارد ما از سرقت سارقین و داد خواهی مظلومین میپرسیم قصه و حکایت نمی خواهیم بیان کن بگو اطلاعات سرقه کجاست و سارقین را در چه مجازات آوردی ....

**جواب** — مرشما بگویم پس حالا چند سال است خدمت میکنم
بارواح پدرم **خلف پیک** چقدر اذیت و صدمه میکشم هرکس
مالش را میبرند یا خانه‌اش را میچاپند تعرضش بمن وارد می‌آید ای وی
خیلی حکایت است ظل السلطان این حکایات را بمن نمی‌گوید که این اصفهانیها
سگ‌نفس‌اند مالت را محافظت کن نبرند دزد که توی آتش بس است چقدر
خوب گفته است (درشتی و نرمی بهم در خوش است) ..... رد کرد
بسکه نشناختم این مصرع را خواند
**خطاب آمد** سلیمان خان شیرازی شعر میخواستی بگوئی مخلوطش نکنی سایر
شعرا مثل من که ......... خورده‌ای الحمدست بالای در شیراز باید
**چنته** دغلیان دو پوست تخت هرچه دلت میخواست بوی جواب
نایب مکونه‌ای اصفهانت را بگو که جان و مال و آبروی و ناموس
مردم را چگونه محافظت کردی
جناب رکن الملک با حالت شرازی گری این خطابات لطیفه را که الله
متغیر شده و صدا کوزه آقای بچها کیس این جا نایب عبدالرحیم نایب رضا
نایب ابراهیم چندین ده باشی اسم کوزه کی حاضر است عاقبت چشمان



به میرزا طغرل خان (۱) اشاره کرد این زن قحبه یا محکلدام این جا نیست گفت
خیر آقا گفتند بگو یکی از اینجا زود کالسکه مرا حاضر کنند من دیگر ابداً نوکری نمی کنم
بر پدرم لعنت اگر ساعتی دیگر توقف نمایم **نچه** این چه وضع است بنای
تعرض و قال و مقال را گذاشته
**خطاب** رسید سلیمان خان اینجا دارالحکومه اصفهان نیست که محض مغلطه
در بعضی اظهارات ظل السلطان تعرض کنی بگوئید کالسکه آقا را حاضر نمایند و عبایت
را با قلمدان بهم بپیچید بروی خانه‌ات اینجا مورد استفهام است از تو سؤال و مؤاخذه
می‌شود که رفاهیت حال مردمان و محکومین را چگونه فراهم آوردی درباره فقرا و ضعفا
بیچارگان چطور حکم کردی اموال غارت شده‌ها چی تواناها را چگونه مسترد ساختی
**جواب** نچه بازتکرار می‌شود که من دکیل امور مهم بودم شریک دزدی
دزد نابودم
**خطاب** تو سیدانی مانهم کواهیم القدر سخی ملی تا حرکا ملوحم بلی ..
جناب رکن الملک فوق العاده متغیر شدند شاکوه بحضرت والا بد گفتن

(۱) میرزا طغرل خان که رسته خود حضرت والا داغلب محض کسب اطلاع
در حاشیه هر مجلسی هست ادعای شاعری دغری می کند



........ بر پدرم لعنت اگر من دیگر نوکری ظل السلطان را بکنم بعد از چهل
سال خدمت حالا مرا مؤاخذات انداخته
صدا زدند (میرزا فتح علی خان) برو با این ظل السلطان ...... بگو من دیگر از عهده
برنمی‌آیم بکارهائی که مرا واداشتی نچه حالا هم جوابش را بده من از خدمت
نوکری تو استعفا کردم چند نسخه قرآن چاپ کردم من ترا بزرگت کردم
حالا این مردم که باید این حرفها را گوش بدهم
**خطاب رسید** سلیمان خان نه قرآن خوب بود چاپ کنی
نه بر ضد آن رفتارهائی در انتشار مرکب و کاغذ چه فایده است اقدام برواج
احتکارش اگر که اقتدار داشتی نمائی مال مردم عرض بیچارگان حق مظلومین
خانه بینوایان ثروت بدبختان را بر باد دهی در خطر انداخته دغل هستی که شرکت
اسلامیه بر پا کرده یا عمارت را بوقت در مسجد گذاشته با چند جلد قرآن چاپ کنی
**جواب** به نچه شرکت اسلامیه کوچک کاری نبود
**خطاب** البته ثروت مردم را پول عموم را در سوخت و خطر انداختن
پارچهای مملکت خود را در برابر کول خودرا در انظار داخله و خارجه مفتضح نمول
حاجی محمد حسین کازرونی را با دزدین نفع انداختن تریاک که عمر تجارت



دو اجنبی و داخله است (گنجیده) زیاد داخل کمال و رشته تجارت را
بهم زدن شما که و تریاک که گریزی بیچاره را نیمه بهاء فروختن اگر دغا در کمای باشد هر
بجمع تجارت خود آوردن اگر ضرری پیدا شود برای عموم ملت حساب کرد
کاری است بلکه بزرگ خیانت و اعظم اقدامی است
**جواب** ای وی بارواح پدرم همه علما و مردم تحسین این کار مرا کردند در
روزنامجات نوشتن اعیان و ارکان آفرین و تحسین فرستادند ملت هم
راضی بودند نچه ابتهم حرف توش در آوردن
**خطاب** بلی اگر روزنامه جاتی در داخله بود که معایب اخلاق و زندانی رفتار
شماها را بیان میکرد یا اگر ملت احمق و خر نبود یا اگر ارکان و اعیان غرض شخصی را کنار
گذاشته کیفر اعمال در کار بود این واقعات نبود بلیط های شرکت
اسلامیه را حالا کسی ثلث بها نمی خرد نمی دهد
در این گفتگو بودند که میرزا طغرل خان نوکیف بجناب رکن الملک شده قدری تسلی داده
آقا شعر باشید مسئله‌ایست واقعاً چقدر خوب گفته ملتفت باشید ملاحظه
شعر را با بچه انداز است
جناب رکن الملک نچه من هم پریشب یک غزلی بر وزن غزل

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز — ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
گفته بودم می بینی این گرفتاریها از یادم بهم خوب — پنبه بگوش کیست
طرز خالت (آقایان) بالفت اصفهانی است بگوید
گر فاش شود عیوب پنهانی ما — ای وای بخجلت و پریشانی ما — ما غرّه بدین دارارد
ث دار اسلام — کبر از شعار مسلمانی ما

جناب رکن الملک قدری سرلگان داده عازم خلاندن غزل و شعری بودند که یکی
از عملجات دوزخ نگهش (میرزا فتح علیخان) آمد و بجناب رکن الملک
عرض کرد پیغامات را عیناً بحضرت والا عرض کردم فرمودند حکماً تشریف
بیاورید اینجا جناب رکن الملک گفتند من دیگر پیش ظل السلطان نخواهم رفت
نوکری من کم اباد استنکاف شدیدی ظاهر کرد ولی از انجائی که قلباً مایل بودند
بهر زبانی بود میرزا فتح علیخان ایشان را بحضور برساند

**جناب** ملاباشی میرزا احمد منجم باشی را با پای برهنه طلبیدند

**خطاب** رسیدنا قرائی که استطاعت نداشتی و دارای هیچ چیز نبودی
تقویم خطی نوشته طهران میبردی و از ارکان بابی وسیله بند شدی نظرت
هست باقوز پشت کمان دنبال چوپان کوبیده در دهن تستی که گفت چطوی



**خطاب آمد** بابا این حمقی که داشتی و این عیب عجبی که تکیش داده بودی دولت
ندادیم مملکت ترحم نکردیم عزت عطا نفرمودیم اجزای ملل و دیوانخانه اصفهان
ننمودیم ترقی فوق العاده بتو لطف نفرمودیم در عوض نعمتهای ما لا ایتسر او ابهم
که آب املاک هر کس را که بتوانی محض ارادت گشت باراضی سرتره بخود ببری ببرد.
نمائی و محض تعیر و گرانی خشن آب راهم در هر آب گذاری که املاک
زیردست ما باد اکشت شود و قیمه خشن تنزل نماید .....

**جواب** این حرفهای شوما دو تا است یکی اینش این که من سالی صلفی
ضرر خشن را دارم چند دفعه هم استعفا دادم حضرت والا قبول نمی گویند یکی
دیگرهم اینکه من هرچه اینش این کردم این درسالهای خشک سالی
برمبارک حضرت والا بدر املاک زیادتر از میزان خرد از لرکیم حضرت والا
یک دینار از وجه اجاره اینش این نمی گویند تقصیر من چیست

**خطاب** انبار غله احتکار برای چه بهم دقی که بالطبع نان میخواست
ارزان شود شدید و بینوایان بیچاره شد پس فقرای بیچاره و کسبه ذوکر بابت
بدبخت که ملک و انباری ندارند چکنند خود تنها که رشته گرانی و ارزانی
دستشان است اقدامی نمیکنند بالطبع هم که میخواهد ارزان شود نمیگذارید



راضی دارید گندمها در انبار خاک شود و بقیمت مقصود نفروشید عمداً خلق خودرا
از ممر گرانی نان و گوشت که مایه زندگانی فقراست بنالانید

**جواب** لااله الاالله من هرچه میخواستم اینش این بکنم نمی گذارند
ای وای بعضی حرفها را که نمیشود زد ای عجب ائی

**خطاب** اینها همه عذر است ای مستحفظین کیفر اخلاق این پرحرمی وزیر را
برای خود برسانید

**جواب** بانهایت اضطراب . من چه تقصیری دارم از بابت تمام
اینها از من سند گرفته بودند حالا باید من جوابش را پس بدهم من اینش این نکردم

**خطاب** سوء رفتارات تورا ما شرم داریم موآخذه نمائیم هم میباشد ظلم
و تنگی مخلوق بودی هم ره نمای تعدی و اجحاف و مخترع بدی جزایت جز
سختی و شداید نیست

جناب ملاباشی هرچه خواستند اینش این بگویند نشد مأمورین بامور خود در ارک قار گذارند
لاعلاج صدا زدند امی (کریم) برو دم اندرون دست بگو من هم رفتم اگر غیبتا
چیزی آوردند بده تو اندرون اما کاری داشتند اینش این کن

**میرزا حسنعلیخان را** با پای برهنه حاضر کنند



**خطاب** رسید ما خود شرم داریم که از شغل توئی مواخذه نمائیم که چقدر مالیات
عمومی را که دولت بخشیده و ابداً هیچ در کتابچه دولت نیست تو از بازارهای که
قوت یومیه و لازمه گذران هر روزه مردم فقرای بینواست چندین برابر بگیری
مالیات حلال است مگر چه است مالیات زغال مالیات سبزی .. مالیات
سایر واردات اشیاء مایحتاج عامه که می آید مگر چه اندازه در کتابچه دولت
است که هر یک از گماشتگان تو بنوعی اجحاف و تعدی در بادی میلا نمایند
میدانی که تو که بودی نان طفولیت و کسب شخصی خود را یا خاطر داری دولت
میخواستی که برای تو فراهم کنیم احترام و مکنت تماشا داشتی که ذره فرو گذار نکردیم دیگر
این اصرار در ایذای عامه فقرا و اجحاف و ازدیاد مالیات اشیاء مایحتاج عموم چرا

**جواب** الهی من نخوبش از سایرین ملاحظه صرفه خودرا دارم هر زمان که
در اصفهان تکلیف پیشرفت کار خودرا یافتم نه طمع زیاد دارم و نه علاقه بستار
کجا ظل السلطان نبود و حالا می کنم اصفهانی خلق نش بود تنگ آمد کردم دیگر
رسید بگویم اصفهان کجاست و ظل السلطان کیست
(منادی ندا داد) آری آری (سگ کاشی به از اکابر قم) با وجودیکه سگ
به از کاشی است

**خطاب رسید** جزای خائن را بدید که نه در صدد خدمت آقای خود و نه در خیال راحت خلق است کشان کشان ببوند و بمقام خود رسانیدند نیشش

**خطاب آمد** محمد باقرخان نشی باشی ابالت اصفهان را حاضر کنید جناب نشی باشی می آید جمعی دنبال ایشان بودند خطاب آمد نشی باشی را خواستم این گروه کیستند نقشش صحرای محشر عرض کرد الهی اینها خوانین نامی اند که جزء لاینجزای یکدیگر هستند اکرام فرمائید بدوزخ با هم‌اند و هرکجا حکم به بهشت نمائید هم توانند

**خطاب** باقرخان حالت اولت وپریشانی خود و پدرت را خاطر داری چه نعمتها که بتو دادیم چه مرحمتها که در حق تو کردیم آیا میدانی بخاطر داری نشی اشخاص بسیار شرمنده و خجل چشم بزمین دوخته سقص تعظیم می‌کوبند و تعارف می نماید با آن وضع و حالت عرض می کند

**جواب** الهی من که واقعاً مراتب بندگی و خدمت خود را داشته و از الطاف بیکران الهیت هیچ فراموش نکرده باندازه تعارف نمود و سجده کرد و تسبیح و تحمید نمود که توصیف و تعریف نمی‌کند

**خطاب** ما اغماض نمی نمائیم و ایراد نمی کنیم در اعتقاد و تدین طالب داد



و نجابت از تو شاسبتا و اجب الترحم و کلام الفصل هستید و این چه چیست که تو خود را آلت اجرای پلتیک ظل السلطان کرده گاهی اغماض از حق مظلوم میکنی .... گاهی رقم در ریختن خون ........ محجوبی می نوبری ساعی اهمال در اجرای حق خائنانی نائبی فساد دسته را محرک می شوی چرا شریک در مکاتبات نفاق انگیز می شوی برای چه داخل در کار توبجات فساد آمیز میکردی مگر تو در این چند مدت که در امورات این ادارات داخل و مستحضر بودی ندیدی و نفهمیدی که ایذای عامه در این اقدامات و جوابات عدیده در این اصرارات است آخر کار (صارم الدوله) را نفهمیدی عاقبت (شیر الدوله) را ندیدی واقعه (ابراهیم خلیل خان) را مستحضر نشدی

شیخ سعدی را دیدم که قدری راحت شد و نطقی آراسته کرد و فریاد زد

گلی خوشبوی در حمام روزی ❁ رسید از دست محبوبی بدستم ❁ بدو گفتم که مشکی یا عبیری ❁ که از بوی دل آویز تو مستم ❁ کمال همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم ❁

خان محمد باقرخان که در تفکر و تعقل خود با کمال عجله و نهایت اضطراب گردش و کوشش می کرد که شاید جوابی کافی و عرضی وافی یافت نماید و در هر سوراخ و ثقبه مغز خود سیری فرو بهم بود و چیزی



پیدا نکرد در قابل جواب این خطابات باشد و از دیاد فکر باد و انگشت آن بابت دو لوله بینی را فشار داد بعد انگشتان را بهم می مالید و گاه گاهی سینه و در آن خرخره را صاف می کرد دقیقه بدقیقه بلااراده دو دست را بطوریکه در شست و شو بهم می مالند بهم می مالید بعد از استماع این نطق شیخ سعدی نظر مجوبانه و پر اضطراب خود را که اغلب در مذاکرات بزمین انداخته بود با لاکرده نگاهی با تبسم شیرینی بشیخ انداخته با دو دست اشاره بسعدی و عرض کرد

الهی شاهد از غیب میرسد جناب شیخ درست می فرمایند از ابتدای تولدم باصفهان حضرت والا اسم پدرم را **امام زین العابدین بیمار** گذارده بود از بسکه ظاهر مظلوم و تحفی داشت خود من هم در دستگاه مرحوم شیرالملک و بعد در استخدام حضرت والا با حالت خدمت پدر بزرگوارم دارای هیچ کمکت و دولتی نبودم خیالم هم بدست و پا و محجوب و باحیا بودم خیال بعضی تعدیات یا شرکت در بعضی اجحاف را هم که می کردم پیش خود می گفتم العیاذ بالله هرگز این حالات از من ناشی نخواهد شد وابداً در ایذای مسلمی شرکت



نخواهم نمود یقیناً در تمامی ملک و مال کسی دست اندازی نمی نمایم ولی آن ایام جوان تر بودم تدین و حق شناسی جوان هم جوانست کم کم با اجزاء و چاکران و حضور حضرت اقدس والا محشور شده قبح بعضی مطالب از صفحه ضمیرم برداشته شده یواش یواش این شده‌ام که از استادم بهتر بزنم و از معلم خوب تر برقصم این است شرح حالات من و خلاصه توضیح حالات من **ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک**

(**خطاب رسید**) عرایض مظلومین و اتمام امور حقه مرجوعه خود را چه کردی آیا انجام دادی کاری را و با تمام رسانیدی حقی را

**جواب** فردا تمام کنم بعرض میرسانم و حتماً فردا انجام میدهم

صدای جمعی بلند شد که خدایا امروز فردای قیامت است و هنوز وعده فردای نشی باشی نرسیده

**خطاب** رسید محمد باقرخان درباره تو تفضل و ترحم وعده می کنم اگر تو نیز بعهد خود باشی کمال من و فاء تمائی

قرار شد فردا تمام متظلمین و عارضین کارشان انجام پذیرد و تکلیفشان معلوم کنم تا تعیین مقام نشی باشی هم مشخص شود

**خطاب رسید** ( میرزا اسدالله خان وزیر ) را حاضر کنید از درد نیست
صحرای محشر دیدم جناب وزیر با قدی کوتاه و کلاهی بلند و لباده گشاد
می غلطد و می آید با حالتی مضطرب و حواسی پریشان بنوعی حالت وحشت
و انقلاب از چهره اش پیدا و هویدا بود در تمام اهل محشر کمتر
شاید سوء اعمال او بیش از تمام و قبح اخلاق او زیاده از اجزای حاضر
و عام است گاهی از این شعر میشد که حضرت دلاکها هستند پس بالاک
اظهار میکرد که جناب رئیس الملک و ملاباشی چه شدند از کجا پرسید
که سبب احضار چیست از کسی سؤال میکرد که علت عجله و استنطاق
کدام است

**خطاب رسید** این شخص را اگر چند قدم پیشتر بیاورند هلاک خواهد نشد
و آن همه سوء رفتار بعضی اخلاق هم داشت که گاهی دست گیری فقرا
و اقوام خود می نمود حرص و اندوخته هم چندان حاصل ننمود رمالیش باشد
و ایرادی دارد نمیشد این بیچاره فقط بعیش و نوشی قانع است یا دو
از رفقا و بعضی مخدرات محله شهشهان هم دنبالش افتادند
و دنبال حاجی و نوکر خود روان شده از نظر غایب شدند

**خطاب بفرشتگان احضار آمد** که ( سید جعفر پشت آبادی ) را چرا
حاضر نکرده اید مگر در جرگه علما نبود در سلک مجتهدین خود را داخل نمی نمود زود
حاضرش سازید که مواخذات اعمال او جمعی از اهالی محشر را منتظر داشته یک
نیم ساعتی طول کشید با تهدید از بارگاه باری خطاب آمد که چه شد این سید جعفر
یکی از دو ماموریت احضار آقا عرض کرد الهی رفتم در اندرون تشریف داشتند

**خطاب رسید** بروید بیاورید این سید تشرعی را الحاصل چندین
ملک و مامور رفت جبرائیل روانه شد اسرافیل مامور شد میکائیل
فرستاده شد بالاخره عزرائیل با مالک دوزخ مامور شدند در ساعتی
طول نکشید دیدم جناب مستطاب آقا از گوشه صحرای محشر پیدا شدند سوار
بر الاغی کوچک کبود پوستین را سر برکشیده آقا سید ابوطالب هم
جلو الاغ می دوید بیچاره ( محمد رضای محرر ) که دنبال آقا سیاهی لباس
با آسته روان بود الاغ آمد آمد دم میزان حساب ایستاده صدای بلند داد
ایمان خر که رفته بود کون چشم خرهای دیگری روشن
آقا از خر پیاده نشده بمقداری اظهار کسالت و نقاهت و کم حالی در آوردند
آقا سید ابوطالب مشغول تیمار الاغ شد آقا آقا در راه سطح میزان را



بر گرده قدری سید ابوطالب مردم را پس و پیش کنم چه خبر است چه تماشائی
دارد آقا است غول بیابانی که نیست

**خطاب آمد** برای توشه خود در ضایت خاطر ما چه ثواب آورده
چه عبادتی کرده

**جواب** مرکوبم قدری مکیس شده بلندتر بفرمائید

**خطاب** سید جعفر تو الپر حاجی سید محمد باقر مجتهد نکردیم با این ردت
نحوست و پستی و فطرت مذموم و خبث ایار یاست تا تو ندادیم
در عموم عامه ایا محترم و معزز ت ننمودیم با عدم دانش و علم ایا صاحب
مسجد و محراب نکردیم ایا از نعمتهای خود در دنیا تو را کاملا متنعم ننمودیم در
شکرانه این نعمات آن اعمال رذیله و اخلاق قبیحه چه بود که داشتی
دائما یا حامی اشرار بودی یا هواه خواه الواط هیچ میدانی که اشرار
دار الدول محله سید آباد از لران و باجه در مالیدن چه ایذائی در بهشت کرمی
و می کونبر خانه نبود که از دست آنان و دوامه ملک و جان راحت داشته
باشند با هر متعدی هم رای بودی و با هر متخطی همراه شدی ملک دیگ
شاه صلهم جلالی که راجع بسید محمد باقر پیر برادرت بود چرا ضبط کردی



امامات بیوه زنان و بیچارگان را که غصب نمودی ملک رفره
که تیول و راجع به ( سلطان حسین میرزا ) نیره شاه شهید بود چرا
گرفتی ای سید جعفر اراضی که غصب نمودی و تعدیاتی که کردی اگر
بخواهم یک یک بیان کنم چندین سال سال باید در پای میزان
بایستی گوش دهی دست تعدی ( حاجی آقا بیک ) ساشر املاک
را باندازه دراز نمودی که دستی نبود که از دستش بدرگاه ما در از نباشد
و هر چه او بیشتر ایذا میکرد تو بیشتر احترامش میکردی

جناب آقا رو کردند بملک خطاب آورنده که این معامات
را که مالم این مواخذات را که جرئت نداری بفهم ( ملک ) گفت
حضرت پروردگاری خالق موجودات خداوند باری
جناب آقا بلندتر و واضح تر بگو ملتفت نشدم ( ملک ) خدای تو
خالق تو پروردگار تو جناب آقا فکری کنم تا قدری فهم کشد
بار داخلک مرحوم حجة الاسلام ابدا نمی شناسمش ملک گفت
یا جعفر این چه جسارت است این چه عبارت است عظمت و قدرت
عدالت اوست که تمام موجودات را فرو گرفته این مقام مواخذه

داشتار عدالت او است این آقا چیست این اظهار کدام است
جناب آقا اسمشان را بلکه خدای عالمیان خالق موجودات و جهان
جناب آقا باقر مرحوم حجة الاسلام شراب ریخته‌ام که آنچه فکر می‌کنم
هیچ اسمی بخاطرم نمی‌آید اصلاً آشنا نیستم ندارم ابداً نمی‌شناسم
بعد رو کردند به ملائکه‌ای محرر دام فرمودند که میرزا شما در کتابچه‌ها ثبت
خود خوب ملاحظه درست بکنید که آیا چنین اسمی در آنجاها یافت می‌شود
خطاب مستطاب با نهایت شدت و غضب به مأمورین رو در جوار شدند
که بکشید این سید مردود را در دریای آتش ببرید این ملعون را در
دوزخ شدت دستها را بکشید عمله‌جات دوزخ با زنجیرهای
آتشین و عمودهای مشتعل که آقا ببرند آقا از خبر پیاده نشوند
جناب آقا بارواح خاک مرحوم حجة الاسلام اگر قد از قدم بردارم
هیچ وجه نخواهم آمد (مأمورین گفتند) بکشید که اینجا اصفهان نیست
که نازتان بشود و قهر کنید و پوستین را اول هم بیندازند بد و بیدحراً
کشیدند چند قدمی که ایشان را بردند جناب آقا رو کردند به ملائکه‌ها و شتابان
دالواطات از کسبه و ساکنین بیدآباد گفتند آقای بی‌غیرتها ایستاده اید



دم را با این افتضاح می‌برند که یک دفعه دیدم جمعی از آنها دست به بچه و کال
و چماق و چوب چپان که هر یک عربده‌جویان رو به عمله‌جات دوزخ
که بی‌محابا به هر کس می‌رسیدند می‌زدند می‌خواستم از میان این جمعیت رو بفرار
نهم چماقی بگوشه سرم خورد دو سه بار که خون جاری شد از شدت درد
و وحشت یک مرتبه از خواب بیدار شدم خود را غرق عرق دیدم از
روز چند ساعتی برآمده بود از شدت وحشت این خواب لرزه بر اندامم
افتاده بود مات و مبهوت با لرزش اعصاب در رختخواب
قوه حرکت نداشتم واقعاً این خواب طولانی در این چند ساعت مراتب
عظمت عالم روحانی را معلوم میدارد و مکشوف میکند
شنیدم در می‌زنند و بشدت می‌کوبند (مستخدمین) که بود آمد
گفت آقا فلان رفیق لیک و آن مونس شفیق که همیشه انیس او بودی
و جلیس آن آیینه شدی اشاره کوهم تشریف بیاورند در رختخواب افتاده
دیر شان دید مضطرب و هراسان شد دیدار او قدری تقویت
بوجودم داد با ضعف و کمال نحف گفتم برادر جان تعجب مدار که
تغیر حالت من از رؤیای عجیبی است که دیده‌ام گفت چیست



برخواسته در رختخواب نشستم چند ساعتی طول کشید تا برایش نقل کردم گفت
عجب خوابی است که تمام با واقع مقارن دائماً اغراق و بیهوده می‌
بهم ولی عزیزم مبادا این خواب را به کسی بیان کنی و متعصبین و عقول ناقصه
که خیال می‌کنند مقصودت ایراد و انکشاف قبایح اعمال آنها فقط
بهم اذیت می‌کنند و صدمات می‌زنند
گفتم فلانی من اگر بیشتر در مراتب خرد عالم بودم می‌خواستم این خواب
خوب بندی مفتر و مفخری مجسم است با این حالت نقص چگونه نقصانات
عوالم روحانی را بیان نمایم و کتمان کنم شاید خلقی در آن منظور باشد
داشته جهت جمعی در این منظور
گفت چه فایده در نشر این و ثمری در دکر بیان انست ساکنین اصفهان
که بلکه چند آن نکرانند اکابر داخله هم که بیخبرشان نمی‌توان
گفت مأمورین و ساکنین خارجه هم که مکس است کمال اغراق و تمسخر
و تمضحک عنوان نمایند و گفتم برادر عزیزم خارجه از اعلی و رفتار
بهتر از با خبرتان ما مستقر و گوشه گوشه و ذره ذره خوب‌تر نگران و مجربند
ماییم در بی‌خبرتان و بی‌همتان هستیم گذشته از آن من در این بعضه عازم



عازم هستم که عیال و خانمان خود را برداشته در شهری دیگر بردم و سکنای پسندیده
سکنا کرم و ملک و علایق خود را هم بعضی را فروخته و باقی را هم با این داء
بقیمت کم و نقصان واگذار و تسلیم خواهم کرد گفت من به زیارت عازم هستم
و تا طهران همراه هستیم در این ضمن کتاب کلیات سعدی را
از طاقچه برداشته باز کرده این غزل آمد چشم انانیت روشن نمود

تن آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز نشان آدمیت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ دانم
که همی سخن بگوید بزبان آدمیت

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند

بنگر تا چه حدّ است مکان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشد بروان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت

به نصیحت آدمی شو نه بخویشتن که سعدی هم از آدمی شنیدست بیان آدمیت

بتاریخ پنجم شهر محرم الحرام با کمال رعشه قلمی گردید

الا انشاء الله من بعد از روی دقت و فرصت

نسخه صحیح نوشته خواهد شد

۱۳۲۳

